



شکی که انسان را عوض میکند

مردی صبح از خواب بیدار شد و دید تبرش ناپدید شده، شک کرد که همسایه اش آن را دزدیده باشد. برای همین تمام روز اوراقیر نظر گرفت.

مردی صبح از خواب بیدار شد و دید تبرش ناپدید شده، شک کرد که همسایه اش آن را دزدیده باشد. برای همین تمام روز اوراقیر نظر گرفت.

متوجه شد که همسایه اش در دزدی مهارت دارد مثل یک دزد راه می رود، مثل دزدی که می خواهد چیزی را پنهان کند پیچ می کند.

آن قدر از شکش مطمئن شد که تصمیم گرفت به خانه اش برگردد لباسش را عوض کند و نزد قاضی برود و از او شکایت کند.

اما همین که وارد خانه شد تبرش را پیدا کرد. زنش آن را جابه جا کرده بود. مرد از خانه بیرون رفت و دوباره همسایه اش را زیر نظر گرفت و دریافت که او مثل یک آدم شریف راه می رود، حرف میزند و رفتار می کند !